

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹

تکلم و گفت و گوی حیوانات در قرآن کریم*

دکتر علی باقر طاهری نیا

دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

دکتر علی نظری

استادیار دانشگاه لرستان

مریم بخشی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی

چکیده

حضور حیوانات در داستان‌های قرآنی در کنار شخصیت‌های انسانی، این داستان‌ها را خارق العاده و جذاب ساخته و حیرت همگان و تشکیک برخی را سبب شده است. باید توجه داشت که حیوانات به رغم تفاوت در نوع و سطح، از موهبت زبان به عنوان عنصر برقراری ارتباط برخوردارند و برخی افراد انسانی به واسطه امتیازات و کمال انسانی خود قادر به دریافت و فهم زبان حیوانات هستند. تفاوت این دو (انسان و حیوان)، از حیث کیفیت نطق است و این بدین خاطر است که، زبان هر گروه از مخلوقات - به خاطر اختلاف جامعه آن‌ها - با هم متفاوت است. گفت و گوی حیوانات در قرآن کریم از چند جهت حائز اهمیت است: ۱- به وسیله سخن گفتن آنان، به آنان شخصیت انسانی و داستانی داده شده است. ۲- معارف والایی از زبان آن‌ها نقل شده است. ۳- حضور حیوانات (به صورت حقیقی) در داستان‌های قرآنی در کنار افراد انسانی، این داستان‌ها را خارق العاده و جذاب ساخته و حیرت همگان و تشکیک برخی را سبب شده است. این گفت و گو، به چهار صورت در قرآن کریم آمده است: ۱- گفت و گوی حیوانات با اشخاص بشری، ۲- گفت و گوی حیوانات با یکدیگر، ۳- گفت و گوی خدا با حیوانات، ۴- گفت و گوی حیوانات با خدا. گفت و گو یکی از عناصر زنده داستان است و در داستان حضرت سلیمان(ع)، با پیش بردن عمل داستانی و وارد کردن حوادث در داستان، معرفی اشخاص، ارائه صحنه، کاهش سنگینی بار داستان، ایجاد گره در داستان و دادن اطلاعات لازم به خواننده، بهترین کارکرد را از نظر ادبی و هنری داراست.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، داستان حضرت سلیمان(ع)، گفت و گو، حیوانات

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۷/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: btaheriniya@basu.ac.ir

۱- مقدمه

گفت و گو، جزء مهمی از داستان را تشکیل می‌دهد، زیرا، جزء مهمی از زندگی است. (یونسی، ۱۳۸۴: ۳۴۷) خداوند متعال نیز از این عنصر پرنفوذ، بسیار استفاده نموده و گفت و گوهای داستان‌های قرآنی را در قالب‌های متنوع گفت و گوی بیرونی، گفت و گوی درونی، گفت و گوی نمایشی، گفت و گوی غیبی، گفت و گوی گروهی و گفت و گو با اجناس غیر بشری به عالی‌ترین و زیباترین شکل پرداخته است؛ در این میان، گفت و گو با اجناس غیر بشری به ویژه با حیوانات، در قرآن در داستان حضرت داوود (ع) (به صورت مختصر) و در داستان حضرت سلیمان (ع) (به صورت گسترده) نمود خاصی پیدا کرده است؛ به طوری که عده‌ای در مقام انکار آن، برآمده‌اند؛ چرا که این گروه قائل به تکلم حیوانات نیستند؛ در حالی که حیوانات نیز مانند انسان‌ها زبان و منطق خاص خود را دارند؛ اما زبان آن‌ها-به دلیل اختلاف خلقت و جامعه‌شان- با زبان انسان تفاوت دارد و جز انسان‌های کامل آن را نمی‌فهمند آیه (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَلُكُمْ) (انعام/ ۳۸) از جمله آیاتی است که به تقویت مبحث تکلم در حیوانات کمک می‌کند. مؤلف تفسیر کشاف، در بیان «امم امثالکم» می‌فرماید: روزی و اجل و اعمال آنان نوشته می‌شود، هم‌چنان که روزی و اجل و اعمال شما نگاشته می‌شود. (ر.ک: زمخشری، ۱۴۱۶، ج ۲: ۲۱) مؤلف مجمع‌البیان نیز می‌گوید: آن‌ها به سان شما آفریده‌های خدا هستند. (طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۸۰) و مؤلف تفسیر المیزان این چنین می‌گوید: «آن‌ها به سان شما می‌میرند و پس از مرگ دگر باره برانگیخته می‌گردند.» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۷: ۱۱۳) او هم‌چنین بیان می‌دارد که این شباهت تنها از این نظر نیست که آنها هم مانند مردم دارای کثرت و عددند، چون، جماعتی را به صرف کثرت و زیادی عدد، امت نمی‌گویند، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می‌شود که یک جهت جامعی این کثیر را متشکل و به صورت واحدی درآورده باشد، و همه یک هدف را در نظر داشته باشند حال چه آن هدف، هدف اجباری باشد و چه اختیاری.» (همان: ۱۴) از مجموع این نظرات و اندیشه‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که وقتی موجودی که خلق شده وهم‌چون انسان، روزی و اجل و اعمال او نگاشته می‌شود و مانند انسان‌ها می‌میرند و پس از مرگ دوباره برانگیخته می‌شوند، باید دارای نظام ارتباطی باشند تا بتوانند با هم‌دیگر ایجاد ارتباط کنند.

این ارتباط هرچند در قالب ایما و اشاره و در قالب حرکات و رفتارهای خاصی باشد و با نظام ارتباطی و تکلم انسان متفاوت باشد، یک نوع تکلم است. گفت وگو با حیوانات نیز، نعمتی است که خداوند متعال به حضرت داوود و سلیمان(ع) (در قرآن کریم) عطا کرده است. (وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ) (نمل/۱۶) مقاله حاضر، ضمن بررسی تکلم در حیوانات، به بررسی گفت وگوهای حیوانات در قرآن کریم پرداخته است.

۲- تکلم در حیوانات

در خصوص تکلم تعاریف متعددی ارائه شده است. برخی معتقدند که تکلم عبارت است از حرکت زبان که برحسب اصول تعلیمی و تقلیدی و تمرینی، به نقاط مختلف دهان، و دندان قطع و وصل شده، صداهایی را که از حنجره بیرون می‌آید، به انواع و اقسام، متمایز می‌سازد و همین امتیاز و ترکیب‌بندی آن‌هاست که در پیش ملل مختلف به عنوان زبان مخصوص آن قوم شناخته شده است. تکلم از نظر اختلافی که در کلمه‌بندی و ترکیب صداهای مختلف هر قوم و ملت موجود است، امری است تحمیلی. ولی اصل و منشاء، از نظر احتیاجی که حیوان و انسان به ابراز احساسات مختلف خود داشته است امری است طبیعی. (رضاعی، ۱۳۲۳: ۲۴۹-۲۴۸)

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان آورده است: «مُطَّلَعِينَ زَبَانَ عَرَبِيٍّ مِيْ كُوْنِيْنْد: نَطْقُ بَرِّ غَيْرِ اِنْسَانٍ اِطْلَاقٌ مِيْ شُوْدُ وَ دَر مَوْرِدِ حَيَوَانَاتِ نَطْقُ بَه كَار بَرْدَه نَمِي شُوْد.» (طبرسی، ۱۳۵۴، ج ۱۸: ۸۹) به عقیده او، استعمال نطق بر پرندگان، استعمال مجازی است. در حالی که زمخشری، عکس این مطلب را گفته و با آوردن مثال نقضی (نطق الحمامة)، قائل به نطق پرندگان شده است. (ر.ک: زمخشری، ۱۴۱۶، ج ۳: ۳۵۳)

ابن عربی نیز، در کتاب الفتوحات المکیة بیان می‌دارد که: آن چیزی که نزد ما به جمادات و نباتات معروف است، ارواحی دارند که فقط نزد اهل کشف، شناخته شده‌اند؛ همه چیز در هستی، حیوان ناطق، بلکه زنده‌ی ناطق است. همچنان که خداوند متعال فرمود: (وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبِيْحُ بِحَمْدِهِ) (اسراء/۱۷) که در این آیه، «شئی» نکره می‌باشد و شامل تمام مخلوقات می‌گردد. عمل تسبیح نیز مختص زنده‌ی عاقلی است که نسبت به کسی که تسبیح می‌کند، آشنایی دارد. (ابن عربی، بی

تا: ۱۴۷) خداوند متعال در ادامه این آیه، می‌افزاید: (وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) بنابراین عدم درک چیزی، دلیل بر عدم وجود آن چیز نیست؛ البته اختلاف زبان حیوانات با زبان انسان نیز، جزء معجزه‌های الهی است که خداوند به آنان نیز، زبان و منطق ویژه‌ای داده است. (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِ إِذَا حَمَلْنَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ) [۱] (روم/ ۲۲)

بنابراین، «اگر مقصود از «نطق»، تکلم باشد، حیوانات، نباتات و جمادات نیز متکلم‌اند، اما جز انسان‌های کامل، کلام آن‌ها را درک نمی‌کنند... و اگر مقصود از «نطق»، ادراک کلی باشد، موجودات دیگر نیز غیر از انسان دارای این ادراک هستند.» (شجاری، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۴) حیوانات دارای ادراک جزئی هستند و ادراک جزئی بدون ادراک کلی محال است؛ چون جزئی همان کلی است که همراه با تشخیص است. (همان: ۸۵، به نقل از: قیصری، ۱۳۷۵: ۷۹) نکته‌ی دیگری که باید توجه داشت، این است که: «زبان یک امر فردی نیست؛ بلکه یک ابزار ارتباطی است؛ بنابراین، وضع اسماء برای ذات و معنا و کاربرد آن در برقراری ارتباط میان افراد، وقتی ممکن است که چند نفر به یافته‌های مشترکی رسیده باشند. از این نظر، هر جمعی ممکن است در درون خود، در مسائلی باهم مشترک باشند و با جمع دیگری مشترک نباشند.» (شاکر، ۱۳۸۰: ۲۰) بنابراین حیوانات نیز دارای منطق و زبان هستند تا بتوانند بین افراد هم‌نوع خود، ارتباط برقرار کنند. اما منطق و زبان آن‌ها، با زبان بشر تفاوت دارد و این بدین خاطر است که جامعه این دو با هم تفاوت دارد. و تفاوت انسان و حیوان از جنبه خود زبان نیست؛ بلکه کیفیت و شکل آن است. حیوانات نه تنها زبان خاص خود را دارند؛ بلکه با تعلیم دیدن می‌توانند زبان انسان را نیز یاد بگیرند. یکی از پژوهش‌هایی که این مطلب را ثابت کرده، «آموزش زبان اشاره به شامپانزه‌ای به نام واشو بود که توانست ۱۰۰۰ علامت اشاره‌ای را به کار ببرد و کلمات مرکبی چون «کت پوست خز» و «کت مویی» را با ترکیب واژه‌ها و علامت‌ها درست کند. وی توانست برخی از قواعد نحوی را فرا بگیرد و دو جمله با واژگان مشابه و ساختار نحوی متفاوت را از هم متمایز کند. (فوتس، ۱۹۹۶، به نقل از منصوره: ۴۳۱) در همین راستا، شامپانزه‌ی دیگری به نام کانزی توانست ۲ تا ۳ هزار واژه را فرا بگیرد. (هاوس، ۱۹۹۵: ۱۱) و بالاخره تحقیق دیگری بر روی شامپانزه‌ای به نام کوکو، نشان داد که وی می‌تواند واژه‌های

جدیدی برای اشیاء خلق کند و با به کار بستن کلمات موزون، ذوق شعری خود را نشان دهد. (اچسون: ۵۲۹، به نقل از: منصوری: ۴۳۲)

گفت وگویی حیوانات در قرآن کریم به چهار صورت زیر، دیده می‌شود: الف) گفت وگویی حیوانات با اشخاص بشری. (گفت وگویی حضرت سلیمان(ع) با هدهد) ب) گفت وگویی حیوانات با یکدیگر. (گفت وگویی مورچه با افراد هم‌نوع خود) ج) گفت وگویی خدا با حیوانات. (گفت وگویی خدا با پرند و زنبور عسل) د) گفت وگویی حیوانات با خدا. (تسیح حیوانات برای خدا) گفت وگویی حیوانات در قرآن کریم از چند جهت حائز اهمیت است: ۱- به وسیله سخن گفتن آنان، به آنان شخصیت داستانی داده شده است. ۲- حضور حیوانات(به صورت حقیقی) در داستانهای قرآنی در کنار افراد انسانی، این داستان‌ها را خارق العاده و جذاب ساخته و حیرت همگان و تشکیک برخی را سبب شده است. ۳- معارف توحیدی بر زبان آن‌ها، جاری شده است.

۳- گفت وگویی حیوانات در داستان حضرت سلیمان(ع)

۳-۱- تعریف گفت وگو: «گفت وگو به معنای مکالمه و صحبت کردن باهم و مبادله‌ی افکار و عقاید است و در شعر و داستان و نمایش‌نامه و فیلم‌نامه به کار می‌رود؛ به عبارت دیگر، صحبتی که در میان شخصیت‌ها یا به طور گسترده‌تر، آزادانه در ذهن شخصیت واحدی در هر اثر ادبی، صورت می‌گیرد، گفت وگو نامیده می‌شود.» (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۳۰۵)

۳-۲- موارد کاربرد گفت وگو

۳-۲-۱- وارد کردن حوادث در داستان و پیش‌بردن وقایع داستان (یونسی، ۱۳۴۱، ۳۵۱)؛ گفت وگو تنها به عنوان آرایش و زینت داستان به کار نمی‌رود؛ بلکه عمل داستانی را در جهت معینی پیش می‌برد. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۷۱) و تصویری از جنبش و زندگی را به خواننده القاء می‌کند. در داستان حضرت سلیمان(ع) نیز به عنوان شاهکار ادبی، هنری و دینی، گفت وگوها، یا خود در حکم عمل داستانی هستند یا عمل داستانی را به پیش می‌برند؛ به عنوان مثال، گفت وگویی حضرت سلیمان(ع) و هدهد، علاوه بر آن‌که به عنوان آرایش و زینت این داستان است، در حکم عمل داستانی است و عمل داستانی را به پیش می‌برد؛ طوری که اگر قسمت

(إِذْ هَبْ بَكِنَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ) که جزئی از این گفت و گو است صورت نگیرد، عمل داستانی پیش نمی‌رود و ادامه پیدا نمی‌کند.

۲-۳- پرده‌برداری از زوایای پنهان شخصیت‌ها؛ گفت و گو، نشان‌دهنده ذهنیات و خصوصیات شخص است. (یونسی، ۱۳۸۴: ۳۴۹) نشان‌های ویژه‌ای که بر خصوصیات شخص اشاره دارند، در گفت و گو جلوه می‌کنند. (همان: ۳۵۵) البته نویسنده یا راوی، باید گفت و گوها را با اشخاص داستان وفق دهد؛ طوری که گفت و گو و شخصیت در تناقض نباشند و گفت و گو بتواند خصوصیات شخص را آشکار کند و «ضمناً دامنه‌ی عملش از حد معینی فراتر نرود و تنها تا آن‌جا پیش رود که شخصیت داستان را در ذهن خواننده مستقر کند. این نکته به‌ویژه در پیوند اشخاص فرعی داستان باید رعایت کرد. اگر بناست که شخصیت اصلی داستان، نقش غالب را داشته باشد، و از دیگر اشخاص متمایز باشد، سایر اشخاص را باید کمتر مشخص و متمایز کرد. (همان: ۳۴۶) ناگفته پیداست که نوع شخصیت و روش شخصیت‌پردازی در داستان‌های قرآنی به عنوان کلام آفریننده با شخصیت و شخصیت‌پردازی داستان‌های بشری هرگز قابل مقایسه نیست.» (نظری، ۱۳۸۸: ۲۶۵) لکن به منظور درک زیبایی‌ها و جلوه‌های هنری قرآن، شخصت‌هایی که از زبان حیوانات معرفی می‌شوند، به صورت زیر، مورد تحلیل قرار گرفتند:

الف) حضرت سلیمان(ع): در گفت و گوهای مورد بحث(حیوانات)، شخصیت اصلی، حضرت سلیمان(ع) می‌باشد؛ عظمت لشکریان حضرت سلیمان(ع) در سخن مورچه آشکار است؛ آن‌جا که می‌گوید: (لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ) جمله(وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) که صنعت احترا[۲] دارد-نسبت ظلم را از حضرت سلیمان(ع) و لشکریان او سلب می‌کند و نشان می‌دهد که حضرت سلیمان(ع) و لشکریان او، چنان با تقوا هستند که از روی آگاهی و عمد، موجودات ضعیفی هم‌چون مورچه‌ها را پایمال نمی‌کنند. تواضع و فروتنی حضرت سلیمان(ع) در جمله (أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ...) مشخص می‌شود. «سلیمان پیامبر، که خداوند به او حکمت و علم سرشاری بخشیده بود، از قضایایی که هدهد یک پرندۀ کوچک و ضعیف از آن اطلاع داشت، بی‌خبر بود و زمانی که حضرت سلیمان(ع) را با این گفته، مخاطب ساخت و علم و دانش او را به رقابت کشید، درسی آموزنده برای مؤمنین است که هر اندازه از علم و دانش بهره‌مند باشند، در برخی از موارد شناخت، برتر و داناتر

از خود را در ضعیف‌ترین موجودات الهی خواهند یافت... سلیمان در این گفته، به علم هدهد اذعان کرده و آن را به تحقیق و بررسی موکول نموده است. (سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (طباره، ۱۳۷۹: ۳۸۵-۳۸۴) «سلیمان(ع) برای اینکه حکم غیابی نکرده باشد، و در ضمن غیبت هدهد روی بقیه پرندگان، اثر نگذارد- چه رسد به انسان‌هایی که پست‌های حساسی بر عهده داشتند- افزود: (لَأُعَذِّبَنَّهٗ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۱۵: ۴۶۹) عدم تعجیل در داوری و حکم، جنبه دیگری از شخصیت حضرت سلیمان (ع) می‌باشد که از آیه (سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) استنباط می‌شود. جمله (إِذْ هَبَّ بِكِنَابِي هَذَا) نیز، از توان علمی و سواد خواندن و نوشتن حضرت سلیمان(ع) خیر می‌دهد. تأکید بر گفت و گو در دعوت به حق، جنبه‌ی دیگری از شخصیت سلیمان (ع) می‌باشد که در این گفت و گو آشکار می‌شود.

ب) ملکه سبأ: شخصیت‌پردازی این زن، ابتدا با توصیفات هدهد پیام‌رسان حضرت سلیمان(ع) شروع می‌شود: آیه (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) (نمل: ۳۲) وصف وسعت مملکت و عظمت سلطنت آن زن است که از زبان این پرنده بیان شده است. «منظور از «كُلُّ شَيْءٍ» در آیه {۲۳} سوره مبارکه نمل { هر چیزی است که سلطنت عظیم، محتاج به داشتن آنها است، مانند حزم، احتیاط، عزم، تصمیم راسخ، سطوت، شوکت، آب و خاک بسیار، خزینه سرشار، لشگر و ارتشی نیرومند، و رعیتی فرمان‌بردار. لکن از بین همه اینها تنها نام عرش عظیم را برده است. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۵: ۵۰۶) توصیف (وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (نمل: ۲۴) دلیل بر این است که مردم آن شهر وثنی مذهب بوده‌اند و آفتاب را به عنوان رب النوع می‌پرستیده‌اند.» (همان)

او زنی است که از جهت سیاست و تجارت شناخته شده است. «چنین زنی بی-گمان می‌بایست هشیار و زیرک و کاردان باشد تا بتواند برچنان کشوری فرمان راند.» (ستاری، ۱۳۸۱: ۱۳۲) البته حکم راندن یک فرد به‌ویژه یک زن، خود دلیل واضحی بر هشیاری و کاردانی و زیرکی اوست.

ج) ملکه مورچه‌ها: شخصیت دیگر، ملکه مورچه‌هاست؛ صحبت او با دیگر مورچه‌ها به صورت امری، (أَدْخُلُوا فِي مَسَاكِينِكُمْ) ملکه بودن او را به نمایش می-

گذارد. (لَا يَحِطُّ بِكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ « دلسوزی و حس نگرانی او را نسبت به افراد هم‌نوع خود، نشان می‌دهد. ذکر اسم حضرت سلیمان(ع) و جمله (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)» آگاهی و شناخت او را نسبت به حضرت سلیمان(ع) نشان می‌دهد.

(د) هدهد: دیگر شخصیت غیر بشری، هدهد پیام رسان حضرت سلیمان(ع) می‌باشد. هدهد «سخنان خود را به خاطر ترغیب حضرت سلیمان برای گوش دادن به خبر و به منظور دلجویی از او، به خاطر قبول عذرش، با جمله (إِنِّي أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ) آغاز می‌کند.» (طنطاوی، ۲۰۰۱، ج ۲: ۶۶) او «نسبت به آنچه در سرزمین سبأ از نظر دینی [ومادی] اتفاق می‌افتد، هشیار است» (خلف الله، ۱۹۹۹: ۲۸۸) و با سخنان طولانی خود نشان می‌دهد که نسبت به خداوند متعال، شناخت و معرفت عمیق دارد و موحد است و در کنار حضرت سلیمان(ع) به پرستش خدا می‌پردازد؛ چرا که پرستش خورشید را مردود دانسته و آن را جزء وسوسه‌های شیطانی می‌داند. او هم‌چنین با توجه به شخصیت خود، از خبرهایی که آورده، اطمینان می‌دهد (وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ) که لازمه موقعیت اجتماعی اوست. البته مورچه و هدهد، جزء شخصیت‌های فرعی داستان هستند که در خدمت داستان و اهداف آن می‌باشند و گفت و گوهای آنان، و در نتیجه جنبه‌های شخصیتی آنان محدودتر و کمتر از شخصیت اصلی داستان، یعنی حضرت سلیمان(ع) بروز و ظهور می‌کند.

«واژه، ضرباهنگ، درازی و کوتاهی جمله‌ها، با گویندگان آنها ارتباط نزدیک و مستقیمی دارد. بر حسب خصوصیت‌های این گویندگان است که، این واژه‌ها، ضرباهنگ‌ها، جمله‌ها و غیره تغییر می‌کند.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۷۲) هدهد که پیام‌رسان حضرت سلیمان(ع) است، جملات خبری و نسبتاً طولانی به کار می‌برد؛ به طوری که آیات ۲۲ الی ۲۶ سوره مبارکه نمل، سخنان هدهد را دربر می‌گیرد. این سخنان خبری و طولانی، ما را از وضعیت سرزمینی آشنا می‌کند که زنی توانمند در آن‌جا، فرمانروایی می‌کند. این زن و قوم او، برای خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمال آنان را برای آن‌ها مزین نموده است؛ از این رو هدایت نمی‌شوند. در مقابل، حضرت سلیمان(ع) در گفت و گوی خود با هدهد، از جملات کوتاه و امری و تأکید و خطاب استفاده می‌کند؛ به عنوان مثال در این کلام: (سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ)، از

هشت جمله کوتاه و چهار جمله امری استفاده می‌کند. بنابراین ایجاز در سخن و قاطعیت در کلام، جزء جنبه‌های شخصیتی این پیامبر الهی است. در این جا ذکر این نکته لازم است که «نویسنده، گفت وگویی مردمی را که می‌شناسد، بهتر و آسان‌تر به روی کاغذ می‌آورد.» (یونسی، ۱۳۸۴: ۳۵۰) موفق بودن گفت وگوهای این داستان به ویژه گفت وگویی حیوانات، نمود شناخت خداوند متعال نسبت به بندگان خود و نسبت به شخصیت‌های داستان حضرت سلیمان (ع) بشری و غیر بشری - می‌باشد.

۳-۳- ارائه صحنه: (همان: ۳۵۱) «گفت وگویی خوب می‌تواند [صحنه و] محیط داستان را به نحو مؤثری انتقال دهد... گفت وگویی که بدین منظور به کار رود، به نویسنده کمک می‌کند که از توصیف‌های مستقیم و خسته‌کننده ببرد و در وقت صرفه‌جویی کند و به طور کلی از ثقل کار بکاهد.» (یونسی، ۱۳۴۱: ۲۷۵) صحنه داستان، عبارت است از زمان و مکانی که عمل داستانی در آن صورت می‌گیرد. کاربرد صحنه [همانند گفت وگو] بر اعتبار و حقیقت‌مانندی داستان می‌افزاید و انتخاب درست مکان داستان، به قابل قبول بودن حوادث داستان، کمک می‌کند. (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۳۰۱) به طوری که در گفت وگویی هدهد و حضرت سلیمان (ع) ملاحظه می‌شود، هدهد در ضمن گفت وگویی خود به توصیف سرزمینی که رفته بود، می‌پردازد. او حتی اسم آن سرزمین - سبأ - را نیز بنا بر اهمیت آن، ذکر می‌کند. در این گفت وگو، با آوردن جملات «تَمَلِكُهُمْ»، «أوتيت من كل شيء»، «وَأَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ»، «يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ»، «فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»، به توصیف صحنه زندگی و حکومتی آن‌ها پرداخته است. به نظر می‌رسد که هدهد تا حدودی از ملکه و پادشاهی و عرش و قدرت وی شگفت زده شده است؛ به عبارت دیگر عبارات را به گونه‌ای بکار می‌برد که گویی در مقابل قدرت وی، خود را باخته بود؛ بر همین اساس، عبارت حضرت سلیمان را بکار برده است؛ زیرا آن حضرت در ابتدا فرمود: (وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) (النمل/۱۶) و هدهد هم در توصیف قدرت ملکه می‌گوید: (وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) (النمل/۲۳) علامه زمخشری سؤال نموده که چگونه هدهد بین عرش ملکه سبأ و عرش الهی هم‌سانی قائل شده و وصف عظیم را هم برای عرش ملکه و هم عرش الهی به کار برده است؟ و خود چنین پاسخ می‌دهد: بین دو توصیف (عرش ملکه و عرش الهی) فاصله بسیاری وجود دارد؛ بدین سبب که

توصیف عرش ملکه به بزرگی، بزرگداشت آن نسبت به عرش افراد هم‌جنس او از پادشاهان است. در حالی که توصیف عرش خداوند به بزرگی، بزرگداشت آن نسبت به سایر مخلوقات خداوند در آسمان‌ها و زمین است.

۳-۴- کاهش سنگینی بار داستان «بعضی از نویسندگان، گفت وگو را برای سبک‌بارکردن تأثیر قطعه‌هایی که جدی یا توضیحی و تفسیری هستند، به کار می‌برند؛ در واقع سنگینی بار این قطعه‌ها، بر اثر گفت وگو گرفته می‌شود و داستان طراوتی می‌یابد و از خستگی و ملال خواننده جلوگیری می‌شود.» (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۷۲) در گفت وگویی هدهد و حضرت سلیمان(ع) که یک قطعه جدی و قابل توجه و دربردارنده معارف بزرگی می‌باشد، سنگینی انتقال آن به مخاطب، به وسیله گفت وگو از میان برداشته شده است؛ در واقع خداوند متعال برای معرفی وضعیت سرزمین سبأ و ارائه معارف توحیدی، به جای توصیف، از عنصر گفت وگو استفاده کرده است. در این جا، جانشین کردن پیک خیری غیر بشری، به جای پیک بشری، به داستان طراوت و ظرافت و تحرک و هیجان خاصی بخشیده است. و عملاً قدرت حضرت سلیمان(ع) را برای فهم زبان پرندگان اثبات می‌کند.

۳-۵- ایجاد گره در داستان «گره افکنی»، (complication) وضعیت و موقعیت دشواری است که بعضی اوقات به طور ناگهانی ظاهر می‌شود و برنامه‌ها، راه و روش‌ها و نگرش‌هایی را که وجود دارد، تغییر می‌دهد. در داستان، گره افکنی شامل خصوصیات شخصیت‌ها و جزئیات وضعیت و موقعیت‌هایی است که خط اصلی پیرنگ را دگرگون می‌کند و شخصیت اصلی را در برابر نیروهای دیگر قرار می‌دهد و عامل کشمکش [۳] را به وجود می‌آید.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۲) خبر هدهد مبنی بر یافتن زنی با اوصاف مذکور، گره‌افکنی داستان را تقویت کرده و در ادامه، گفتار او مبنی بر سجده آنان برای خورشید (وجدتها و قومها یسجدون للشمس..). گره اصلی این داستان را ایجاد کرده است.

۳-۶- دادن اطلاعات لازم به خواننده: از رهگذر این گفت وگوها، ضمن انجام کارکردهای سابق، اطلاعات مفید و ضروری در اختیار خواننده قرار داده می‌شود تا خواننده با آگاهی کافی، در جریان داستان قرار گیرد و در این مسیر، دچار سردرگمی نشود؛ اطلاعاتی از جمله؛ وسعت ملک ملکه، پرستش خورشید، عظمت تخت ملکه و غیره.

۴- گفت وگوی خدا با حیوانات

(یا جِبَالُ أُوّی مَعَهُ وَ الطَّیْرُ..) (ای کوهها و ای مرغان شما نیز با تسبیح و نغمه داوود هم آهنگ شوید.) (سبأ/۱۰)
(وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ)
(پروردگار تو، به زنبور عسل وحی کرد که از پاره‌ای از کوهها، و از برخی درختان و از آن چه داریست می‌کنند، خانه‌ای برای خود درست کن.) (نحل/۶۸)
زبان‌شناسان، برای واژه وحی، کاربردهای متعددی مانند، نوشته، پیام، الهام، سرعت و کلام پنهان بیان کرده‌اند. (فیروز آبادی، ۱۴۱۲، ج ۴: ۵۷۹)

۵- رابطه وحی و کلام الهی

اگرچه «کلام الهی» در لغت به معنای اصوات و حروف پی در پی و حامل معنا و مفهومی برای مخاطب است، ولی معنای کلام منحصر به همین نمی‌شود؛ بلکه می‌توان گفت: «کلام» عبارت است از ابراز و اظهار افکار و منویاتی که در باطن وجود دارند به هر وسیله‌ای که ممکن باشد. (قاسمی، ۳۶، به نقل از مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰: ۱۰۸-۱۰۷) متکلمان، کلام الهی را به سه گونه: کلام لفظی، کلام نفسی و دیدگاه مختار تقسیم نمودند. (ر.ک: قاسمی، ۴۰-۳۶) تکلم خدا نه به معنای کلام نفسی است (آن‌گونه که اشاعره گفتند) و نه به معنای کلام لفظی است (بدان‌سان که معتزله و عده‌ای از امامیه قائلند). بلکه تکلم خدا از طریق علم حضوری و القای در قلب محقق می‌شود؛ زیرا خدای تعالی جسم نیست تا کلام او همانند کلام آدمیان باشد. کلام الهی هرگز مانند کلام آدمیان نیست تا صوتی در حنجره ایجاد گشته در حالی که بر مخارج حروف تکیه کرده از دهان خارج شود و دلالت‌های آن بر معنا، اعتباری و وضعی باشد؛ چرا که شأن خدای تعالی، منزّه از آن است که با دستگاه‌های جسمانی تجهیز شود یا اینکه با دعاوی وهمی و اعتباری کمالی پیدا کند. (همان: ۳۹-۴۰) بنابراین گفت وگوی خدای متعال با حیوانات در قالب وحی به معنای القای در قلب صورت می‌گیرد. همان‌طور که مؤلف مجمع البیان، در بیان آیه (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...) این وحی را به معنای نوعی الهام و به دل انداختن و به قلب افکندن چیزی که مورد نظر است و باید انجام شود، تفسیر نموده است. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۴۸۷)

۶- گفت و گوی حیوانات با خدا

(وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ...) (وکوهها و مرغان را مسخر داوود گردانیدیم که با او تسبیح می‌کردند.) (انبیاء/ ۷۹)

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ...) (آیا ندانسته‌ای که هرچه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان نیز در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند، تسبیح او می‌گویند همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند.) (نور/ ۴۱) گفت و گوی حیوانات با خداوند متعال در قالب تسبیح اوست که در آیات مختلف، به آن اشاره شده است. تسبیح به معنای تنزیه است و تنزیه یعنی تبعید و دور و پاک دانستن است. در اصطلاح دین، تسبیح یعنی پاک و منزه دانستن خداوند متعال از هر عیب و نقص. پاک و منزه شمردن خداوند متعال به یکی از دو صورت زیر ممکن است:

الف) تسبیح حقیقی؛ تسبیح حقیقی یعنی تسبیح گفتاری و کلامی؛ منزّه دانستن که با زبان انجام شود. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۲: ۱۰۸)

ب) تسبیح مجازی؛ تسبیح مجازی یعنی دلالت معلول بر علت و تسبیح حالت که مجازا تسبیح گفته می‌شود. موجودات هر یک به نوبه خود به وجود خدای متعال دلالت می‌کنند و به این اعتبار آن‌ها را تسبیح‌گوی خدا خوانده‌اند. (محمدی فیروز، ۱۳۷۷: ۱۷۹)

حق این است که تسبیح خدا تسبیح حقیقی است یعنی تمام هستی تسبیح گفتاری و کلامی دارند نه این که تنها با وجود خود بر تنزیه خالق خویش دلالت داشته باشد؛ زیرا در صورتی که ممکن باشد کلام متکلم را حمل بر حقیقت کرد، نباید آن را حمل بر مجاز کرد. حمل تسبیح خدا در آیات قرآن بر معنای حقیقی آن ممکن است. (همان)

۷- سیاق گفت و گو

«در گروهی از داستان‌ها، گفت و گوها، بیشتر توجه به اندیشه شخصیت‌ها دارند تا طبیعت گفت و گو. در این داستان‌ها، صحبت‌ها، بیشتر روشن‌فکرانه و خردمندانه است و اغلب ضرباهنگ واژه‌ها، جنبه‌ی شاعرانه و ادبی دارد تا طبیعی و گفتاری.» (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۷۲) «اما گذشته از این گروه داستان‌های نمادین و تمثیلی، در داستان‌های واقعی، نویسنده ناگزیر از توجه به طبیعت و سیاق گفت و گوست؛ زیرا،

ما همان طور صحبت نمی‌کنیم که فکر می‌کنیم. در گفت و گو دست کم ما باید حتما نظم و ترتیبی را رعایت کنیم و از ضوابطی پیروی کنیم که در موقع فکر کردن مقید به آن نیستیم.» (همان: ۴۷۷-۴۷۶) بنابراین، نویسندگان از دوگونه گفت و گو در داستان‌های خود استفاده می‌کنند؛ گفت و گویی که فکر و اندیشه را مستقیماً ارائه می‌کند و گفت و گویی که بیشتر جنبه نمایشی (تئاتری) دارد و افکار و اندیشه‌ها و منظور نویسنده را به طور غیرمستقیم بیان می‌کند و خواننده باید به حدس و گمان منظور نویسنده را در طی گفت و گو در یابد. (همان: ۴۷۸) «در داستان نویسی امروز، ترکیبی از این دو نوع، بیشتر متداول است؛ زیرا گفت و گو به روش اول که بیشتر روشن‌فکرانه و مباحثه‌ای است، امروزه کم‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرد و گفت و گوی نمایشی کامل و بی‌عیب و نقص نیز اشکالاتی دارد...» (همان) گفت و گوی مورچه با هم‌نوعان خود و هم‌چنین گفت و گوی حضرت سلیمان(ع) با هدهد، ترکیبی از این دو نوع گفت و گو می‌باشد؛ گفت و گویی که هم فکر و اندیشه شخصیت داستان را ارائه می‌کند و هم جنبه نمایشی دارد.

در گفت و گوی حضرت سلیمان(ع) و هدهد، از آیه ۱۹ الی ۲۸ سوره مبارکه نمل، راوی به طور مستقیم در داستان حضور ندارد؛ بلکه شخصیت‌ها خود با هم-دیگر صحبت می‌کنند و فقط از کلماتی هم‌چون «قال» استفاده شده است؛ «زیرا شخصیت‌ها با صحبت‌هایشان بهتر شناخته می‌شوند. دخالت مستقیم راوی یا نویسنده در توصیف وضع و حال شخصیت‌ها، از تأثیر گفتار آن‌ها می‌کاهد. البته حرکات و اشاره‌های پر معنا نباید حذف شود.» (میر صادقی، ۱۳۸۲: ۴۸۸) مانند(وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ... وَ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ...)) و گاهی نیز بدون کلمات «قال» و مشتقات آن، گفت و گو ادامه می‌یابد. همچون آیات ۲۶-۲۳ از سوره مبارکه نمل که کلمه «قال» حذف گردیده است و تمام این چهار آیه، سخنان هدهد می‌باشد.

در گفت و گوی مورچه با هم‌نوعان خود، علاوه بر اینکه طبیعت و سیاق گفت و گوی نمایشی جریان دارد، جمله (وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ) عبارت روشن‌فکرانه‌ای است که داخل در این گفت و گو شده است و اندیشه مورچه را نسبت به حضرت سلیمان(ع) نشان می‌دهد.

در گفت و گوی حضرت سلیمان(ع) و هدهد، ضمن حفظ سیاق گفت و گو، معارف عظیمی بر زبان هدهد جاری شده است؛ هدهد در این گفت و گو، به وصف

وسعت مملکت و عظمت سلطنت ملکه سبأ پرداخته و هوشیارانه از بین ملک عظیم او، از تخت بزرگ سلطنتی او، یاد می‌کند؛ «چرا که این تخت در پرده هشتم داستان، نقش اساسی بازی خواهد کرد و باعث تحول شخصیت صاحبش خواهد شد.» (طاهری‌نیا و بخشی، ۱۳۸۸: ۳۱۷) او به مذهب وثنی آنان، تأکید می‌کند و می‌افزاید که آنان به جای خدا، برای خورشید سجده می‌کنند. و شیطان اعمال زشت آن‌ها را در نظرشان زینت داده و در نتیجه آنان را از راه باز داشته است؛ بنابراین هدایت نخواهند شد. شیطان اعمال آنان را در نظرشان زینت داده تا برای خدا سجده نکنند؛ خدایی که هر پنهان را به عرصه ظهور درآورد و بر نهان و آشکار شما آگاه است. در صورتی که خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست، پروردگار عرش باعظمت و تنها سزاوار پرستش است (ر.ک: طباطبایی، بی تا، ج ۱۵: ۵۰۸-۵۰۶)

هدهد در آیه ۲۳، با بیان «عرش عظیم»، ضمن مقدمه چینی برای حوادثی که در آیات ۲۲-۳۸ بیان شده است، با «الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» در آیه ۲۶، مقابله انجام داده است. جمله (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) «تتمه کلام هدهد و به منزله تصریح به نتیجه‌ای است از بیان ضمنی سابق گرفته می‌شود و بی‌پرده اظهار کردن حق است در مقابل باطن وثنی‌ها. و به همین جهت، نخست کلمه (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را کلمه توحید است و توحید در عبادت خدا را می‌رساند، آورده آن‌گاه، جمله (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) را ضمیمه کرده تا دلالت کند بر اینکه همه تدبیر عالم، منتهی به خدای سبحان می‌شود، چون عرش سلطنتی عبارت است از مقامی که همه‌ی زمامدارهای امور، آنجا جمع می‌شوند و از آنجا احکام جاریه در ملک صادر می‌شود.» (همان ج ۱۵: ۵۰۸) این گفت و گو چنان زیبا و حیرت‌آور است که حتی مورد تشکیک برخی قرار گرفته است که چگونه ممکن است پرنده‌ای نسبت به این حقایق آگاهی و شعور داشته باشد. (ر.ک: خلف الله، ۱۹۹۹: ۲۸) در این باره زمخشری می‌گوید: بعید نیست که خداوند متعال راه‌یابی به معرفت خدا، وجوب سجده برای او و انکار سجده برای خورشید را، بر او الهام نموده باشد؛ هم‌چنان که خدا به او و به سایر پرندگان و حیوانات، معارف ظریفی را الهام نموده که تقریباً اکثر علماء نسبت به آن آگاهی دارند. (زمخشری، ۱۴۱۶، ج ۳، ۶۱)

نتیجه

-گفت وگویی حیوانات در قرآن کریم، به چهار صورت: گفت وگویی حیوانات با اشخاص بشری، گفت وگویی حیوانات با یکدیگر، گفت وگویی خدا با حیوانات، گفت وگویی حیوانات با خدا، وجود دارد.

-حضرت سلیمان(ع) و حضرت داوود(ع) دو پیامبری هستند که در قرآن کریم، قدرت فهم زبان پرندگان و حیوانات، تنها به این دو نسبت داده شده است.

-گفت وگویی حیوانات در داستان حضرت سلیمان(ع) با پیش بردن عمل داستانی و وارد کردن حوادث در داستان، معرفی اشخاص، ارائه صحنه، کاهش سنگینی بار داستان و دادن اطلاعات لازم به خواننده، بهترین کارکرد را از نظر ادبی و هنری در این داستان دارد.

-جانشین کردن پیک خبری غیر بشری، به جای پیک بشری، به داستان حضرت سلیمان(ع)، طراوت و ظرافت و تحرک و هیجان خاصی بخشیده است. و عملاً قدرت حضرت سلیمان(ع) را برای فهم زبان پرندگان اثبات می‌کند.

-در گفت وگوهای بین حیوانات و اشخاص دیگر داستان، اندیشه شخصیت‌ها و سیاق گفت وگو باهم ترکیب شده‌اند.

- شناخت مورچگان از حضرت سلیمان(ع) دلیلی بر شعور آنها نسبت به جهان خارج بوده، و گفت وگویی بین آنها، حاکی از این است که آنان نیز مانند انسان‌ها، از نظامی قانونمند برخوردارند..

-نکته بعدی این است که انسان قبل از گفت وگو با شخصیتی، باید شناخت مختصری از او داشته باشد؛ توصیف هدهد از ملکه و سرزمین او، اطلاعاتی است که در اختیار حضرت سلیمان(ع) قرار می‌دهد و این اطلاعات برای شروع گفت وگویی حضرت سلیمان و ملکه سبأ لازم و ضروری است.

یادداشتها

- ۱- و از نشانه‌های او، آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف و تنوع زبان‌هایتایان و رنگ پوستتان می‌باشد. به‌راستی که، در آن نشانه‌هایی برای دانشمندان است.
- ۲- احتراس آن است که در کلامی که موهم خلاف مقصود باشد، کلامی دیگر وارد کنند تا رفع آن ابهام و ابهام کند. (الهاسمی، ۱۹۹۸: ۱۴۷)
- ۳- «کشمکش مقابله دو نیرو یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را می‌ریزد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۳)

کتابنامه

الف- کتابها

— قرآن کریم

- ۱- خلف الله، محمد أحمد (۱۹۹۹)؛ الفن القصصی فی القرآن الکریم، الشرح و التعلیق: خلیل عبدالکریم، الطبعة الرابعة، بیروت- لبنان، مؤسسة الإنتشار العربی و سینا للنشر، ط ۴.
- ۲- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۶) «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» (المجلد ۳)، بیروت- لبنان، مکتب الإعلام الإسلامی، ط ۱.
- ۳- ستاری، جلال (۱۳۸۱) «پژوهشی در قصه سلیمان و بلقیس» تهران، نشر مرکز.
- ۴- شجاری، مرتضی (۱۳۸۳) «ماهیت انسان از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۹۱، صص ۷۵-۹۰.
- ۵- طباره، عبد الفتاح (۱۳۷۹) «همراه با پیامبران در قرآن» ترجمه، حسین خاکساران و عباس جلالی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- ۶- طباطبایی، محمد حسین (بی‌تا) «ترجمه تفسیر المیزان» (ج ۱۵) ترجمه، محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ اول.

- ۷- طباطبایی، محمد حسین (بی تا) «ترجمه تفسیر المیزان» (ج ۷) ترجمه، محمد باقر موسوی همدانی، تهران، امیرکبیر چاپ اول.
- ۸- طبرسی، (۱۳۸۰) «ترجمه تفسیر المیزان» ترجمه: علی کرمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول.
- ۹- طنطاوی، سید محمد (۲۰۰۱) «القصة فی القرآن الکریم» القاهرة، دارالنهضة، ط ۱.
- ۱۰- فیروزآبادی، مجد الدین (۱۴۱۲) «القاموس المحيط» جلد ۴، بیروت، دار الإحياء التراث العربی، ط ۱.
- ۱۱- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۲) «تفسیر نمونه» چاپ دهم، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ دهم.
- ۱۲- میرصادقی، جمال (۱۳۸۲) «ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)» تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
- ۱۳- میرصادقی، جمال (۱۳۸۰) «عناصر داستان» تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
- ۱۴- الهاشمی، أحمد (۱۹۹۸) «جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع» بیروت - لبنان، دارالإحياء التراث العربی، ط ۳.
- ۱۵- یونسی، ابراهیم (۱۳۸۴) «هنر داستان نویسی» تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ هشتم.
- ۱۶- یونسی، ابراهیم (۱۳۴۱) «هنر داستان نویسی» تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.

ب- مجله ها

- ۱۷- نظری، علی و پروانه رضایی (۱۳۸۸) «تحلیل عناصر و جلوه های هنری آیات ۶۰-۸۲ سوره کهف (داستان موسی و عید)»، مجموعه مقالات قرآن و علوم روز (قرآن و هنر ۲)، صص ۳۰۰-۲۵۵، بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه.

- ۱۸- قاسمی، علی محمد (۱۳۸۱) «وحي، تکلم الهی» فصلنامه معرفت، شماره ۶۰، صص ۳۵-۴۲.
- ۱۹- محمدی فیروز، افراسیاب (۱۳۷۷) «تسبیح موجودات در قرآن» نشریه علوم و معارف قرآنی، شماره ۷ و ۶، صص ۲۰۴-۱۷۶.
- ۲۰- طاهری نیا، علی باقرو مریم بخشی (۱۳۸۸) «زیبایی‌های مکان در داستان حضرت سلیمان(ع) بر اساس سوره مبارکه نمل» مجموعه مقالات همایش قرآن و علوم روز(قرآن و هنر(۲))، صص ۳۰۱-۳۳۶، بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، .
- ۲۱- شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۰) «فهم قرآن از معرفت ظنی تا معرفت یقینی» فصلنامه معرفت، شماره ۴۸، صص ۲۴-۱۷.
- ۲۲- رضاعی، حسین (۱۳۲۳) «تکلم و هوش و احساسات در حیوان و انسان»، نامه دانشکده پزشکی، سال دوم، شماره ۷ و ۸ و ۹، صص ۲۴۸-۲۵۴.

ج- منابع مجازی

- ۲۳- ابن عربی، محی الدین (دون التاريخ) «الفتوح المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة والملکیة» www.al-mostafa.com

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹

تکلم الحيوانات و حوارها فی القرآن الکریم*

د. علی باقر طاهری نیا

استاذ مشارک بجامعة بوعلی سینا - همدان

د. علی نظری

استاذ مساعد بجامعة لرستان

مریم بخشی

طالبة الدكتوراه بجامعة بوعلی سینا

الملخص

مما تسبب عن الاعجاب عند البعض و اثار الحيرة والشك عند الاخر دور الحيوانات فى القصص القرآنية الى جانب دور الشخصيات الانسانية. من الجدير ان للحيوانات موهبة التكلم و التواصل رغم اختلاف الكيفية و المقدرة حيث هناك من البشر من يستوعب لغتهم و يفهمها. فالفرق بين الانسان و الحيوان ليس وجود هذه الموهبة او عدمها بل المستوى و الكيفية.

ان حوار الحيوانات امر هام حيث: ١- قد اعطى اليها الشخصية الانسانية لمقدرتها على التكلم. ٢- قد جرى على السنها حقائق قيمة. ٣- حضور الحيوانات الى جانب الشخصيات الانسانية قد تسبب عن كون القصص معجزة و معجبة و محيرة. قد ظهر الحوار خلال اربع طرق: حوار الحيوانات مع البشر و تحاور الحيوانات و حوار الحيوانات مع الخالق و حوار الخالق مع الحيوانات.

الحوار عنصر حى فى قصة سليمان النبى و قد لعب دوره القصصى و الفنى فى تقدم العمل القصصى و متابعة الحوادث و تعريف الشخصيات و تقدم المشاهد و تخفيف ثقل القصة و عقد العقدة و حلها.

الكلمات الدليلية

القران الکریم، قصة سليمان النبى، الحوار، الحيوانات.

*- تاريخ الوصول: ۱۳۸۹/۷/۲۰ تاريخ القبول: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵

عنوان بريد الكاتب الالكتروني: btaheriniya@basu.ac.ir